



وارد حرم که شدم روبروی ضریح نشستم و با زبان لری با حضرت صحبت کردم. نماز زیارت را خواندم و شروع کردم به نماز استغاثه به حضرت زهرا(س) و امام رضا(ع). اول مقداری مقدمه چینی کردم

گفتند: «باشه، پیگیری می‌کنم ببینم راهی پیدا میشه یا نه؟!» ایشان محبت کردند و نامه‌ای به دفتر رهبر معظم انقلاب نوشتند. مدتی بعد، یک روز بعد از ظهر خودشان از دفتر جهاد زنگ زدند که «بهار! از طرف آقا به شما و همسرتون تشرف به حج اهدا شده.» خیلی خوشحال شدم، بلافاصله به نمازخانه رفتم و نماز شکر خواندم. هشت سال بود که ازدواج کرده بودیم، اما همیشه درگیر آزمایشگاه و تولید سلول‌های بنیادی بودم. نه در چند سال اول زندگی و نه حتی موقعی که بیماری همسرم تشدید شد، در کنار هم نبودیم.



اوایل تابستان سال ۸۲ به درخواست آقای دکتر کاظمی در دفتر جهاد دانشگاهی علوم پزشکی ایران جلسه‌ای گذاشتیم که دکتر کاظمی، دکتر شاهوردی، دکتر رضازاده و یکی، دو نفر دیگر بودیم. دکتر کاظمی گفت: «برای اینکه بگیم به دانش سلول‌های بنیادی جنینی انسانی دست پیدا کردیم چه شواهدی داریم و به چه شواهد دیگری نیاز داریم؟» طرح موضوع شد، بحث‌های علمی سنگینی کردیم، نظر دوستان را هم گرفتیم و در نهایت قرار شد یک سری آزمایش برای اثبات بنیادینگی این سلول‌ها انجام بدهیم. حدوداً مردادماه تمام شده بود که آزمایش‌ها را انجام دادیم و ثابت شد سلول‌هایی که کشت داده‌ایم، سلول‌های بنیادی رویانی (جنینی) انسانی هستند. دکتر کاظمی گفت: «حالا که این‌طور بگذارد خدمت آقای خامنه‌ای گزارش دهیم و بپرسیم نتیجه آن استفتایی که ازتون کردیم چی شد.»

خلاصه، من گزارشی از کارها و تحقیقاتی که روی سلول‌ها انجام شده بود، تهیه کردم و به آقای دکتر کاظمی دادم و ایشان با اصلاحاتی خدمت آقا فرستادند.

چند روز بعد آقای دکتر زنگ زد و با کلی ذوق و شوق گفت: «به‌الله! از دفتر تماس گرفتند و گفتند که آقا گفته می‌خوام این افراد رو ببینم.» خیلی خوشحال شدیم و گزارش کار را به صورت پاورپوینت تهیه کردیم تا کامل برای آقا تشریح کنیم.

صبح روز یازدهم شهریور جمع شدیم و رفتیم دفتر آقا. ۱۵-۱۰ نفری بودیم.

استرس عجیبی داشتم، می‌خواستم نزد رهبر بزرگوار حرف بزنم. همچنین می‌خواستم آنچه را سال‌ها برای حصولش تلاش کرده بودیم به بهترین وجه ارائه کنم. تصور کنید سخنرانی نزد سخنوری توانا چقدر سخت است. حدوداً ۱۵ دقیقه با نشان دادن اسلاید صحبت کردم و مباحث علمی سلول‌های بنیادی را گفتم؛ اینکه سلول بنیادی چیست، ما چه کار کرده‌ایم، امروز به کجا رسیده‌ایم و در نهایت این دانش به چه کاری می‌آید؛ یعنی گذشته و حال و آینده سلول‌های بنیادی رویانی انسانی را به‌طور خلاصه و ساده گفتم. پس از سؤال و جواب‌ها ایشان شروع به صحبت کردند. یادم است که خوشحال شده بودند و ما را برای ادامه مسیر و

پیشرفت در این دانش تشویق کردند. صحبت بسیار زیبا و منحصر به فردی داشتند.

خلاصه از بیت برگشتیم و در اخبار ساعت ۱۴، گزارش دیدارمان با اعلام اینکه محققان کشور به دانش سلول‌های بنیادی رویانی انسانی دست یافته‌اند، منتشر شد. ما از اینکه کار مهمی انجام داده بودیم خوشحال شدیم. اما متأسفانه این خوشحالی زیاد طول نکشید و همین خبر چالش‌های غیرقابل‌تصوری برایمان ایجاد کرد. مثلاً بعضی از دوستان و کسانی که در حوزه‌های علمی مرتبط کار می‌کردند، گفتند: «این دروغه؛ شما اصلاً چنین کاری نکردید!» یا بعضی دیگر گفتند: «این سلول‌ها را از خارج آوردید. خودتان تولیدشان نکردید!» بعضی هم گفتند: «اصلاً این دانش اهمیتی نداره که این قدر بزرگ جلوه داده می‌شه!» تا دل‌تان بخواهد از این صحبت‌ها بود. نمی‌دانید چقدر اذیت‌کننده بود و انرژی‌مان را می‌گرفت. یعنی در این‌کنام سخت ما باید این کار را ادامه می‌دادیم.

دکتر کاظمی بعدها به شوخی می‌گفت که اثبات دستیابی به این فناوری به برخی افراد، سخت‌تر از خود انجام کار بود!

خلاصه، با وجود تمام اصطکاک‌ها و شبهه‌افکنی‌های بی‌غرض و باغرض، رسماً اثبات شده که به دانش سلول‌های بنیادی رویانی انسانی در داخل کشور دست یافته‌ایم. اما برای پی‌بردن به اهمیت این دانش نیاز به گذر زمان بود. خوشبختانه الان دانشگاه‌ها و مراکز متعددی در این حوزه مشغول فعالیت هستند و در درمان برخی از بیماری‌ها به شکوفایی در کاربرد این سلول‌ها رسیده‌ایم.